



بازاندیشی تئوریک و عملی کمونیسم در فروپاشی شوروی

محمد توحیدفام*

اکرم صالحی**

چکیده

به جرأت می‌توان گفت که پس از جنگ جهانی دوم، فروپاشی شوروی مهم‌ترین تحول سیاسی-بین‌المللی در قرن بیستم بود. این تحول موجب پایان عمر ۴۵ ساله دوران جنگ سرد و نظام دو قطبی گردیده و شرایط بنیادین جدیدی را بر نظام بین‌المللی تحمیل نمود. از این رو تعداد زیادی از اندیشمندان و محققین به‌ویژه در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به پژوهش در زمینه علت شکست اولین تجربه عملی کمونیسم و فروپاشی نظام‌های کمونیستی در اوایل دهه ۱۹۹۰ پرداخته و از زوایای مختلف موضوع را بررسی نموده‌اند. در این مقاله نیز تلاش شده است به نارسایی‌های کمونیسم در تئوری و نیز در عمل پرداخته شده و از این زوایا به دلایل پایان نظام دو قطبی توجه شود. در این چارچوب مواردی مثل ناتوانی درونی کمونیسم در پاسخگویی به نیازهای روز جهانی، عدم توجه به آزادی، عدم اهمیت دادن به دموکراسی، اغراق در نقش پرولتاریا، دیدگاه غلط در زمینه کار، دوری از عقل‌گرایی، ناکارآمدی تئوری جبر تاریخی (ماتریالیسم دیالکتیک)، عدم توجه به ملیت‌ها و ناتوانی در ایجاد پیوند ایدئولوژیک محکم بین آنها و بالاخره بی‌توجهی به انگیزه‌ها و ابتکارات فردی در قالب نارسائی‌های تئوریک کمونیسم توضیح داده شده و سپس این نارسائی‌ها در بعد عملی نیز مورد کنکاش قرار گرفته است. که در مبحث مربوط به نارسائی‌های عملی کمونیسم موضوعاتی چون نارسائی‌های اقتصاد انعطاف‌ناپذیر متکی بر برنامه‌ریزی متمرکز، ناکارآمدی و فقدان انگیزه و دلگرمی در تولید محصولات کشاورزی، نارسائی‌های اجتماعی، نارسائی‌های سیاسی و اصلاحات گورباچف مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها

کمونیسم، اتحاد جماهیر شوروی، ایدئولوژی، سوسیالیسم، مارکسیسم، گلاسنوست، پروسترنیکا.

*. دانشیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی tohidfam_m@yahoo.com

** . کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی asalehi82@yahoo.com

مقدمه

در قرن بیستم یکی از پدیده‌هایی که بر اوضاع داخلی کشورها و روابط بین‌الملل تأثیر به‌سزایی گذاشت، به قدرت رسیدن نظام‌های کمونیستی در بعضی از کشورهای جهان بود. در سال ۱۹۱۷ اولین نظام کمونیستی جهان در روسیه شکل گرفت. در سال‌های پایانی جنگ جهانی، مردم بسیاری از کشورهای اروپایی نیز توسط روسیه به اجبار کمونیستی شدند. پس از دو قطبی شدن نظام بین‌الملل تقریباً نیمی از کشورهای جهان بوسیله کمونیست‌ها اداره می‌شد. ایدئولوژی کمونیسم که مبشر رهایی انسان‌ها، برابری، صلح و عدالت بود در عمل به مسخ انسان‌ها و بردگی کشیدن آن‌ها، تلاش برای بقاء جهانی بشریت متنازع و متخاصم و به بی‌عدالتی انجامید.^(۱) اتحاد شوروی که به‌عنوان ابرقدرت مطرح شده بود، کشورهای کمونیستی را تحت عنوان بلوک شرق رهبری می‌نمود. امپراطوری شوروی که به این صورت شکل گرفت آن‌چنان قدرتی پیدا کرد که با آمریکا به همراه کشورهای اروپای غربی و به‌طور کلی تمام کشورهای بلوک غرب برابری می‌کرد، اما این غول عظیم‌الجثه که دارای بیماری‌های عدیده مزمونی بود ناگهان از پای درآمد و شوروی که به‌نظر می‌رسید همچون دژ مستحکمی در برابر غرب ایستادگی می‌کند در اندک زمانی در مقابل چشمان حیرت‌زده مردم متلاشی گردید.^(۲) با سقوط کمونیسم در شوروی، پرونده نظام‌های کمونیستی در اروپای شرقی نیز بسته شد و بلوک شرق از هم گسیخت.^(۳) لذا مقاله حاضر در پاسخ به این سوال که عمده‌ترین عوامل تأثیرگذار در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی چه بوده‌اند؟ به‌دنبال آزمون این فرضیه است که مجموعه‌ای از عوامل تئوریک و عملی چون عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و خارجی از عمده نارسایی‌ها و عوامل عمده فروپاشی اتحاد شوروی به‌شمار می‌آیند. و تلاش شده تا با یک نوع تبارشناسی تاریخی مجموعه‌ای از این عوامل مورد ارزیابی قرار گیرند. همچنین به جهت اتخاذ روش توصیفی تحلیلی از ارائه بحث تئوریک صرف در ابتدای مقاله پرهیز شده و سعی شده پس از بررسی ادبیات موضوع ضمن توجه به برخی دستاوردهای مهم این نظام در یک تبارشناسی تاریخی، توصیف واقع بینانه‌ای از نارسایی‌های عمده موثر در فروپاشی ارائه شود. در این مقاله پس از بحث کوتاهی درباره ادبیات موضوع مبحث نارسایی‌های کمونیسم را در دو بخش تئوری و عملی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱) ادبیات موضوع

در رابطه با شوروی، انقلاب اکتبر و کمونیسم تا کنون مقالات و نوشته‌های فراوانی به چاپ رسیده و از زوایای متعددی به آن پرداخته شده است، ولی نوشتاری که به ابعاد عملی و نظری کمونیسم و نقش آن در فروپاشی اتحاد شوروی پرداخته باشد ابتکاری است که سعی شده در این مقاله پژوهشی به آن پرداخته شود. هر چند آثار چندی که تا اندازه‌ای با مضمون اصلی این مقاله هم‌صدا باشند را می‌توان در سال‌های اخیر مشاهده کرد. بی‌شک این قبیل آثار کم نیستند که از جمله آن‌ها می‌توان به‌طور نمونه به این قبیل آثار اشاره داشت: از احسان نراقی جامعه‌شناس ایرانی اخیراً کتابی با عنوان پایان یک رویا در نقد

کمونیسم و سیستم کشور شورواها تألیف کرده که از سوی نشر ثالث، منتشر شده است، نراقی در این کتاب سراسر انتقاد سیطره هفتاد ساله کمونیست‌های روسی بر پهناورترین کشور جهان را به چالش می‌کشد تا آن‌گونه که خود می‌گوید مردم را هرچه بیشتر با خطر تفکرات کمونیستی و مارکسیستی و غیرقابل اجرا بودن این نظریات آشنا کند. در کتاب سیاه کمونیسم ترجمه عبدالحمید فریدی عراقی نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی نیز همانند کتاب قبل عملکرد کمونیسم مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین در اصلاحات و فروپاشی نوشته حسن واعظی نشر سروش، نویسنده کتاب معتقد است در آغاز دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون در سال ۱۹۹۷ استراتژی جدیدی علیه ایران پایه‌گذاری شد که مبتنی بر طرح بازسازی شده فروپاشی شوروی بود. وی هدف از تدوین کتاب را چنین ذکر می‌کند: تبیین استراتژی آمریکا و صهیونیسم جهانی و افشای ابعاد مختلف طرح بازسازی شده فروپاشی شوروی در ایران و خنثی‌سازی آن با عبرت از اشتباهات فاجعه آمیز نیروهای سیاسی در اتحاد شوروی. این کتاب در سه فصل فراهم آمده است. در فصل اول چگونگی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و طرح‌های آمریکا و غرب برای دستیابی به این هدف بررسی شده و در فصل دوم ابعاد مختلف طرح آمریکا و صهیونیسم جهانی برای فروپاشی جمهوری اسلامی ایران و شکست حکومت اسلامی - به سبک و سیاق آنچه در شوروی اتفاق افتاد- تجزیه و تحلیل گردیده است. فصل سوم نیز حاوی گفت‌وگوهایی است با مسئولان طراز اول روسیه، سیاستمداران، متفکران، همچنین طراحان و معماران اصلاحات و تحولات پانزده سال گذشته در شوروی سابق. کتاب زایش و فروریزش رژیم کمونیستی در روسیه نشر فرهنگ و اندیشه نیز مجموعه گفتارهای مارک فرو در کالج دانشگاهی فرانسه در مسکو است که درباره تاریخ شکل‌گیری و فروپاشی نظام کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی ایراد شده است. چارچوب تحلیل کتاب درباره رویدادهای مهمی چون: شورش اکتبر، جنگ داخلی، جنگ جهانی دوم و نیز اصلاحات گوناگون و دوره رکود است. فرو در این کتاب نشان می‌دهد که چگونه حزب‌های سیاسی سندیکاها و دیگر سازمان‌های اجتماعی موفق می‌شوند به نام جامعه، آن را از تحقق آرزوها و طرح‌هایش محروم سازند. وی از اصلاحات گورباچف به مثابه آخرین تلاش‌های روسیه برای نجات خود یاد می‌کند. او معتقد است که همه آگاهان سیاسی از تلاش‌های گورباچف برای اصلاح ساختار سیاسی و اقتصادی شوروی مطلع بودند و می‌دانستند که زمان برای اصلاحات از دست رفته است. در کتاب فروپاشی شوروی از دیدگاه احزاب کمونیست نویسندگان کتاب بیان می‌دارند که بی‌انصافی و غیر علمی است اگر دستاوردهای عظیم فنی و اقتصاد شوروی را که عقب‌مانده‌ترین جامعه سرمایه‌داری در آغاز قرن بیستم بود و نیز نتایج درخشان برنامه‌ریزی این کشور نادیده گرفته می‌شود همان‌قدر حکایت در بی‌اطلاعی دارد. اگر نتوانیم دستاوردهای فرهنگی و هنری این کشور را به‌ویژه بعد از جنگ جهانی دوم به حساب آوریم. اما آیا هزینه‌های انسانی مادی که این مردم از خیلی جهات پرداختند برای آن دستاوردها ضروری بود؟ خیر. این را تحلیل‌های علت فروپاشی که در این کتاب آمده است به خواننده می‌آموزد. همه چیز از جمله نبود آزادی‌های فردی و اجتماعی، پایین بودن سطح مصرف فساد اداری و خودکامگی، افت سطح فن‌شناسی، از بین رفتن توان

رقابتی و افتادن در چاله‌های مسیر مسابقه تسلیحاتی به گمان نویسندگان مقاله‌های این کتاب باعث دوری از سوسیالیسم شدند. فروپاشی به خاطر فاصله گرفتن از سوسیالیسم بود و نه به خاطر ایدئولوژی سوسیالیستی. در کتاب حاضر تحلیل‌های حزب کمونیست کوبا، حزب کمونیست ویتنام، حزب کارگری مجارستان، حزب سوسیالیست بلغارستان، حزب کمونیست یونان، حزب توده ایران، حزب کمونیست اسرائیل، حزب مردم فلسطین، حزب کمونیست سودان، حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا، حزب سوسیالیست استرالیا و حزب کمونیست پرتغال گرد آمده‌اند. در واقع مجموعه تحلیل‌ها هم وجوه مشترک دارند و هم نگرش‌های خاص که برخی از آن‌ها مورد قبول سایر احزاب نیستند.

۲) کمونیسم و دستاوردهای آن در اتحاد جماهیر شوروی سابق

کمونیسم به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی مطرح در علم روابط بین‌الملل شناخته می‌شود که تأثیرات زیادی بر چگونگی تحولات بین‌المللی در برهه‌ای از زمان داشته است. این ایدئولوژی با تأکیدی مختلف به شناخت وضعیت موجود می‌پردازد و با ترسیم وضعیتی آرمانی و بیان راه رسیدن به آن خود را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی مطرح در قرن بیستم معرفی کرده است.

واژه کمونیسم^۱ که از ریشه لاتین (commons) به معنی اشتراک گرفته شده است از قدیمی‌ترین مکاتب سیاسی دنیا است. در سال ۱۸۴۸ «کارل مارکس» و «فردریک انگلس» با انتشار مانیفست کمونیست حرکت تازه‌ای در نهضت کمونیسم جهانی به‌وجود آوردند. از نظر فلسفی و اقتصادی کمونیسم و سوسیالیسم دارای ریشه واحدی هستند و هر دو بر مالکیت عمومی وسایل تولید تکیه می‌کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسیالیسم به‌شمار می‌آید.

قابل به‌ذکر است واژه کمونیسم در گفتمان سیاسی دست کم به سه طریق مختلف تعبیر می‌شود: اول این که کمونیسم اشاره دارد به جامعه آتی مبتنی بر مالکیت مشترک ثروت و احتمالاً سازمان اشتراکی هستی اجتماعی که این شکل از کمونیسم را می‌توان در اندیشه‌های افلاطون و توماس مور مشاهده کرد، هرچند این مفهوم به‌طور معمول ارتباط بیشتری با اندیشه‌ها و نوشته‌های مارکس و انگلس دارد.

در دومین تعبیر، کمونیسم اشاره دارد به جنبش‌های سیاسی با هدف ایجاد جامعه‌ای که با بهره‌جویی از امکانات بالقوه انقلابی طبقه کارگر همراه است. این جنبش‌ها معمولاً پس از جنگ جهانی اول و با تشکیل احزاب کمونیستی، که در ابتدا از بلشویک‌های روسیه الگوبرداری کرده بودند، به‌وجود آمدند.

تعبیر سوم واژه کمونیسم برای تشریح رژیم‌هایی است که احزاب کمونیستی پس از قدرت ایجاد کرده‌اند. به‌عنوان مثال در اتحاد شوروی، اروپای شرقی، چین و برخی دیگر از کشورها.^(۴)

از این رو یکی از مهم‌ترین عواملی که باعث فروپاشی شوروی شد نارسائی‌های کمونیسم بود. ولفگانگ لئونارد در کتاب **چرخش‌های ایدئولوژی کمونیسم** را چنین تعریف می‌کند:

1. communism

کمونیسم نظام اجتماعی بی‌طبقه‌ای است که در آن وسائل تولید در مالکیت مشترک مردم خواهد بود. همه افراد جامعه از حیث اجتماعی از برابری کامل برخوردار خواهند بود. در چنین جامعه‌ای به همراه توسعه همه جانبه افراد بر مبنای علوم و فنون در حال پیشرفت، نیروهای تولیدی نیز رشد خواهند کرد و همه چشمه‌های ثروت اجتماعی سرشارتر خواهند جوشید و این اصل بزرگ حکمروا خواهد بود: از هر کس به اندازه استعدادش، به هر کس به اندازه احتیاجش. کمونیسم جامعه‌ای خوب و سازمان یافته از انسان‌های آزاد و زحمتکش و برخوردار از آگاهی متعالی است که در آن خود از مدیریتی اجتماعی برخوردار خواهد بود و کار برای بهروزی جامعه به صورت نخستین نیاز زندگی هر کس و به صورت ضرورتی در خواهد آمد که به آگاهی مبدل شده باشد، و هر کس توانایی‌هایش را با بیشترین سود برای مردم به کار خواهد بست.^(۵) می‌توان گفت کمونیسم یک ساختار اجتماعی-اقتصادی است که تأسیس یک جامعه بدون طبقه، بدون دولت و براساس مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید را ترویج می‌کند. معمولاً کمونیسم به عنوان شاخه‌ای از جنبشی بزرگ‌تر به نام سوسیالیسم مطرح می‌شود که خط‌مشی جنبش‌های سیاسی و روشن‌فکری گوناگونی است که خاستگاه خود را به آثار مارکس بر می‌گردانند.^(۶)

احزاب کمونیستی که در قرن ۲۰ به وجود آمدند، بی‌شک بر پایه نظریه‌ها و عقاید مارکس بنا شدند؛ هر چند که ناگزیر شدند این عقاید را به خاطر وظیفه کسب قدرت و حفظ آن برگزینند. در این فرآیند، مارکسیسم کلاسیک به طرز چشمگیری بازنگری شد و توسعه یافت. افزون بر آن هنگامی که احزاب کمونیست حقیقتاً قدرت را به دست آوردند، این کسب قدرت برخلاف پیش‌بینی مارکس، در کشورهای پیشرفته صنعتی و اروپای غربی نبود بلکه در کشورهای عقب مانده و اساساً کشاورزی نظیر روسیه و چین بود. لذا رژیم‌های کمونیستی که در این کشورها بر سر کار آمدند، شکل‌گیری آنها بیشتر در اثر شرایط تاریخی و عوامل عملی بود تا هر مدل ایدئولوژیکی. نقش کمونیسم در قرن بیستم، مشخصاً متأثر از انقلاب روسیه و برآیندهای آن بوده است. حزب بلشویک به رهبری ول.لنین، با کودتایی در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت را قبضه کرد، و سال بعد نیز نام "حزب کمونیست" را بر خود نهاد. رهبران بلشویک به‌عنوان نخستین انقلابیون کمونیست موفق، از اقتدار بی‌چون و چرای در دنیای کمونیسم برخوردار شدند که دست کم تا دهه ۱۹۵۰ دوام آورد. احزاب کمونیستی که در سایر نقاط تأسیس شدند، رهبری ایدئولوژیکی مسکو را پذیرفتند و به بین‌الملل کمونیستی یا "کمینترن"^۱ که در ۱۹۱۹ تأسیس شد، پیوستند. رژیم‌های کمونیستی که در شرق اروپا پس از ۱۹۴۵، در چین ۱۹۴۹ و در کوبا ۱۹۵۹ تأسیس شدند، آگاهانه از ساختار تشکیلاتی اتحاد شوروی الگو برداری کردند. بنابراین، کمونیسم شوروی به صورت یک مدل اصلی برای حکومت کمونیستی درآمد، و عقاید مارکسیسم-لنینیسم نقش ایدئولوژی حاکم بر دنیای کمونیسم را ایفا کرد.^(۷) برنامه حزبی سال ۱۹۶۱ شرط نیل به کمونیسم را در برقراری پایه مادی جامعه کمونیستی آینده نهاد. یعنی آن‌چنان «رشد اقتصادی» سریعی که امکان توزیع مایحتاج برحسب نیازهای انسان‌ها قابل تحقق باشد طبق این برنامه حزبی دیکتاتوری پرولتاریا که در آن هنگام به نظر رهبران شوروی

استقرار یافته بود، بتدریج به «دولت همه خلق» یا یک سازمان توده‌ای زحمتکشان سوسیالیستی مبدل گردید که طبق آن می‌بایست در فصول معین کادرهای حزبی و دولتی تغییر یابند. محدودیت تدریجی دستگاه دولت و مشارکت فزاینده مردم در امور دولتی می‌بایست به این هدف کمک کند که دولت بتدریج به یک خودگردانی کمونیستی مبدل گردد. زوال دولت یکی از نقاط مهم اندیشه‌های مارکس و انگلس بود که می‌بایست طبق برنامه حزبی سال ۱۹۶۱ پس از برقراری یک جامعه کمونیستی توسعه یافته حاصل شود.^(۸) با این حال کمونیسم بلشویکی دین زیادی به شرایط تاریخی خاص روسیه در ۱۹۱۷ داشت. در وهله اول، روسیه از لحاظ اقتصادی یک کشور عقب مانده بود، اکثریت قاطع روس‌ها هنوز هم کشاورز بودند و پرولتاریای شهری به لحاظ تعداد، اندک، و از حیث آگاهی، بی‌تجربه بود. در واقع، مارکسیست‌های مکتبی، نظیر اعضای حزب منشویک^۱، باور داشتند که روسیه در مرحله فئودالی توسعه تاریخی قرار دارد و آماده یک انقلاب بورژوایی است، اما با یک انقلاب سوسیالیستی سال‌ها فاصله دارد. فقط موقی که تروتسکی نظریه انقلاب مستمر را در ۱۹۰۶ قاعده‌بندی کرد، چشم‌انداز دست‌یابی به سوسیالیسم پذیرفته شد. تروتسکی بر این عقیده بود که سیر تحول روسیه به گونه‌ای «نابرابر» صورت گرفته و بورژوازی روسی به قدر کافی قوی نبود تا یک جامعه کاپیتالیستی را بنیان نهد. لذا امکان داشت که با نادیده گرفتن مرحله توسعه بورژوایی در روسیه، این کشور بتواند با رهبری پرولتاریای کم‌تعداد اما قدرتمند، بلافاصله از بطن جامعه کاپیتالیستی به سمت انقلاب سوسیالیستی حرکت کند.

در وهله دوم، رشد حیات سیاسی در روسیه در اثر حکومت سرکوبگر و خودکامه تزاری، متوقف شده بود، و این حکومت، مخالفان خود را ناگزیر کرده بود که یا در تبعید در خارج از روسیه به سر برند و یا خود را در قالب گروه‌های بسیار منضبط و دیسیه‌گری که امیدوار بودند بازداشت و حبس نشوند، سازمان‌دهی کنند. و بالاخره، به مجرد آنکه بلشویک‌ها به قدرت رسیدند با دشمنانی از داخل و خارج از روسیه روبرو شدند. «ارتش‌های سفید» که به تزار (نیکلای دوم) وفادار بودند، یک جنگ داخلی را (از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱) برپا کردند و از حمایت نیروهای خارجی بریتانیای کبیر، فرانسه، ایالات متحده و ژاپن بهره‌مند شدند. در نتیجه رژیم کمونیستی که در روسیه ظاهر شد، به کاربرد وسایل خشونت‌آمیز برای حفظ ثبات سیاسی و دفاع از خود در برابر «دشمنان طبقاتی» عادت کرد. با توجه به عقب‌ماندگی اقتصادی روسیه، همراه با بی‌ثباتی سیاسی کشور، محو شدن دولت بر طبق پیش‌بینی مارکس، نتوانست تحقق یابد و «دولت پرولتاریایی» نوبنیاد را ناگزیر کرد که به طرز فزاینده‌ای متمرکز و قدرتمند باشد.^(۹)

با این وجود رژیم کمونیستی علاوه بر دستاوردهای منفی، برای اتحاد جماهیر شوروی امتیازهایی نیز به همراه داشت. ایدئولوژی کمونیستی یک فرآیند عقلانی بود که توانست جامعه‌ای را که هم از لحاظ داخلی و هم از لحاظ خارجی دچار سراشیبی شده بود نجات دهد. کمونیسم به انباشت سریع سرمایه و توسعه تکنولوژی کمک کرد و با توسعه یک سطح متوسط از زندگی در تمام مناطق امپراطوری موفق عمل کرد و توانست یک جامعه کشاورزی را به یک جامعه صنعتی تبدیل کند، که این کار از توان سایر

ایدئولوژی‌ها ساخته نبود. بسیاری از سرزمین‌های شوروی به همان شکل سابق حفظ شدند و هیچ تغییر سرزمینی در آن‌ها ایجاد نشد. کمونیست این مرکزیت را در اتحاد جماهیر شوروی به وجود آورد که از تمام مناطق در جهت شکوفایی این کشور استفاده کند تا بتواند در عرصه روابط بین‌الملل عرض اندام نماید. ایدئولوژی کمونیستی یک ایدئولوژی تمامیت خواه بود که به دنبال انحصار وسایل ارتباطی، زور، اسلحه و حمایت از حزب واحد توانست قدرت را به مدت ۷۰ سال به صورت یکپارچه در اتحاد جماهیر شوروی حفظ کند.

۳) نارسائی‌های کمونیسم در تئوری و عمل

۱) نارسائی‌های کمونیسم در تئوری

۱-۱- ناتوانی درونی کمونیسم در پاسخگویی به نیازهای روز جهانی

هر سیستمی که نتواند به نیازهای مشروع مردم خود پاسخ دهد و در نظام بین‌الملل با کنش آگاهانه اقدام نماید تضعیف می‌شود.

۱-۲- عدم اهمیت دادن به مظاهر آزادی

سوسیالیستی که کمونیست‌ها ارائه کرده‌اند در واقع گونه‌ای «برادری» مبتنی بر جبر و زور است. حال آن‌که برادری آدمیان باید ثمره آزادی، محبت و مظهر اعتلای معنوی آدمیان باشد. کمونیست‌ها خواسته‌اند این برادری را به زور بر آدمیان تحمیل کنند. کمونیست‌ها همواره پیرامون جمع‌گرایی^۱ داد سخن می‌دهند و در زیر پرده ستر جمع‌گرایی انسان‌ها را تحت سلطه قدرت و حاکمیت خود می‌کشاند. آنها با اتکا به جمع‌گرایی هیچ محدودیتی برای تجاوز خود قایل نیستند و همه بلایا را به عنوان «برادری» بر آدمیان نازل می‌کنند در حالی که برادری واقعی تنها در سایه آزادی و کمال شخصیت آدمی صورت‌پذیر است. این «برادری جبری» آزادی بیان، مطبوعات و دیگر آزادی‌ها را ممنوع می‌دارد و آن‌را تنها در خدمت طبقه جدید حاکم قرار می‌دهد و بدین روال سیر پیشرفت فرهنگی و معنوی جامعه را مختل می‌کند اینان همه آزادی‌های موردنیاز روحی و معنوی آدمیان را از میان برداشته‌اند و انسان را حاصل عکس‌العمل‌های پدید آمده از ضرورت‌های اقتصادی می‌دانند و آزادی انتخاب و گزینش را از آدمیان سلب کرده‌اند.

۱-۳- عدم اهمیت دادن به دموکراسی

در دیده کمونیست‌ها دموکراسی پدیده‌ای صوری و فاقد محتواست. اینان به اراده مردم توجه مشروط دارند و در صورتی آن را موجه می‌دانند که در جهت هدف موردنظرشان باشد. از این رو است که اراده مردم را خوار می‌شمارند. ایشان به جای اراده مردم «اراده طبقه» را تبلیغ می‌کنند اما در عمل اراده اعضا

1. collectivisme

آن طبقه را نیز نادیده می‌انگارند. کمونیست‌ها از مجموع افراد موردنظر خویش فقط به گروهی توجه دارند که پیرو مکتب آنان باشد. در واقع کمونیست‌ها نه به پرولتاریا، بلکه به پرولترهای کمونیست نظر می‌دوزند و تنها آنان را به عنوان طبقه مورد نظر خویش می‌پذیرند. حزب کمونیست بنا بر طبیعت مرکزگرا یا سانتالیسم خویش از دموکراسی دور و مهجور است. از این‌رو هرگز به مردم اجازه نمی‌دهد اراده خویش را ابراز نمایند. مردم ناگزیرند تمام و کمال از «آرمان پرولتاریا پنداری» کمونیست‌ها تبعیت کنند. این در حکم حاکمیت بی‌چون و چرای مردم از هسته مرکزی و به دیگر سخن همان کمیته مرکزی حزب کمونیسم است.^(۱۰)

۱-۴- اغراق در نقش پرولتاریا

در واقع تعالیم مارکس بازتابی اندیشه‌ای نسبت به واقعیت‌های زمان او بود از این رو کمونیسم دارای خصلتی بازتابانه^۱ است. این پدیده از درون جامعه سرمایه‌داری سربرآورده و بازتابی از جنبش‌های پیرامون این طبقه که از بطن سرمایه‌داری بیرون آمده، چندان راه اغراق پیموده‌اند که مقام آن را تا حد مرتبت رهایی‌بخش و خدایی ارتقاء داده‌اند و طبقه پرولتاریا را والاترین، نیک‌ترین و مهربان‌ترین سازنده عصر نو پنداشته‌اند. وضع طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری محقر و سزاوار دلسوزی و یآوری بوده است. بنا به اعتقاد مارکس نظام سرمایه‌داری ذاتاً سیستمی است که مبتنی بر نابرابری و استثمار طبقاتی بنا شده است و فقط می‌تواند به وسیله ایجاد موانع عظیم‌تر برای پیشرفت آینده خود، به حل مشکل‌هایی که خود به وجود آورده، بپردازد.^(۱۱)

۱-۵- دیدگاه غلط در زمینه کار

کمونیست‌ها به نفس تولید که پایه و مبنای اصلی زندگی است، توجهی ندارند، و همه دقت خود را به جنبه ذهنی آن یعنی توزیع معطوف داشته‌اند. درحالی‌که مشکلات اجتماع بیش از هر چیز در سایه تولید قابل حل به نظر می‌رسد. آنان که تنها به توزیع نظر دوخته‌اند در واقع عامل انهدام فرهنگ بشری و تنزل سطح زندگی هستند. کسانی که تنها کار و فعالیت مکانیکی را می‌پذیرند به طبایع خلاق و کیفی کار توجه کافی مبذول نمی‌دارند. در قاموس این گروه آزادی کار، در واقع به مفهوم آزادی و رهایی از کار است که به خصومت در کار منتهی می‌شود. اینان به کار منتزع و جوانب کمی کار توجه دارند. کمونیست‌ها از آغاز نسبت به اصل تقسیم کار اجتماعی، طریق عصیان در پیش گرفتند و کارگران را علیه آن برانگیختند. حال آن‌که تقسیم کار اجتماعی هسته اولیه تمدن بشری است. اگر تقسیم کار اجتماعی نبود، بشر از حالت جامعه اشتراکی اولیه خارج نمی‌شد. هرگاه انقلاب اجتماعی تنها بر پایه مادیات مبتنی

باشد و از معنویات دوری گزیند قادر به پیروزی واقعی و افزایش تولید به معنای وسیع کلمه نخواهد بود زیرا انگیزه اصلی کار از میان می‌رود.^(۱۲)

۱-۶- دوری از عقل‌گرایی

ایدئولوژی کمونیستی بنا بر نیات و مقاصدش، ایدئولوژی عقل‌گرا بود. عقل‌گرایی از این مقوله حرکت می‌کند که روش‌های علمی معیارهای همگانی و جهان‌شمولی در اختیار ما قرار می‌دهند که به وسیله آن‌ها قادریم تشخیص دهیم کدام یک از شناخت‌ها و شناسایی‌های ما بارزش است و کدام بی‌ارزش؟ عقل‌گرایی نظام ممنوعیت‌هاست. ممنوعیت‌هایی که مرزهای غیرقابل عبوری پیرامون فکر و حس کنجکاوی و قوه تخیل ما ایجاد می‌کند. عقل‌گرایی بدون آن که ضرورتاً به‌طور دقیق به ما چیزی بگوید، در گوش ما زمزمه می‌کند که اولاً تمام مسائل و مشکلات انسانی فنی و تکنیکی‌اند و ثانیاً به محض یافتن و به کار گرفتن روش و تکنیک مناسب و درخور، این مسائل و مشکلات قابل حل و دفع هستند. اصل اول بسان معیار و هنجارهای اختیاری و دلخواه است و اصل دوم یکسره باور نکردنی و پذیرفتنی است. هر دو اصل مطابق با اصول ایدئولوژی کمونیستی است. بدیهی است که در نظام کمونیستی، اصول اساسی عقل‌گرایی، واقعاً به این معنا که بر مبنای آن، قواعد علمی به راستی به جهان‌بینی کمونیستی مشروعیت بخشند، پیگیری نمی‌شود. عقل‌گرایی حکم‌نمای ایدئولوژیکی و منظر بیرونی آن را داشت و دست‌آویزی بیش نبود. اما همین دست‌آویز بهانه کافی ای بود تا با تکیه بر آن، تمام اشکال حیات دینی را به عنوان آن که پس‌مانده‌های ضد علمی و خرافات هستند را از ریشه برکند و با قهر و خشونت نابود کند.^(۱۳)

۱-۷- ناکارآمدی دیدگاه تاریخی (ماتریالیسم تاریخی)

بنا بر منظر ماتریالیسم تاریخی، ساختار جامعه و تکامل تاریخی آن به واسطه "شرایط مادی حیات" یا شیوه تولید ابزار مادی هستی اجتماعی تعیین می‌شود. مارکس واژه "مادی" را برای نشان دادن نوعی تقابل با آن‌چه که آشکارا یا به‌طور ضمنی، ماوراء طبیعی یا نظرپردازانه است، به کار برد.^(۱۴) ماتریالیسم تاریخی که به عقیده هواداران آن، در درجه نخست شامل نوعی تحلیل جامعه‌شناختی است و به تبیین علت ظهور و سقوط نظام‌های اجتماعی می‌پردازد، در درون جوامع پیشرفته‌تر چندین عنصر را جهت تحلیل جامعه‌شناختی بازشناسی می‌کند:

- ۱- نیروهای تولید: که شامل ابزار، مهارت‌ها و روش‌هایی هستند که از طریق آن‌ها افراد انسان، اسباب معیشت خود را فراهم می‌سازند؛
- ۲- روابط تولید: که راه‌هایی هستند که از طریق آن‌ها تولید کنندگان در تولید کالاهای خود با یکدیگر ارتباط می‌یابند و این «ساختار اقتصادی جامعه» را تشکیل می‌دهد؛
- ۳- اندیشه‌ها، عادات فکری، ایده‌آل‌ها و غیره

در تحلیل جامعه‌شناختی مارکس، «نیروهای تولید» و مناسبات تولید زیربنا و شالوده اصلی جامعه را شکل می‌دهد که به طور مستقیم بر اندیشه، فکر و ایدئولوژی جامعه اثر می‌گذارد. به‌طوری که به عقیده وی برای شناخت دین، اخلاقیات، هنر و فلسفه یک جامعه و برای شناخت سیاست و قانون، درک ماهیت نیروهای مولد و ساختار اقتصادی ضروری است.^(۱۵) مارکس معتقد بود بشر به نحو اجتناب‌ناپذیری به سوی سوسیالیسم پیش می‌رود و بعد از آن به مرحله جدید و نهایی کمونیسم گام خواهد گذاشت. و وقتی توده محروم برای مطالبه سهم قانونی خود از ثروت جامعه قیام کند اقلیت حاکم سرمایه‌داران از میان خواهد رفت. همچنین وی بیان داشت که این اتفاق خواه ناخواه روزی در نتیجه "جبر تاریخی" که قابل جلوگیری نیست به وقوع خواهد پیوست.^(۱۶) اما پیش‌بینی مارکس مبنی بر تبدیل جبری نظام سرمایه‌داری به نظام کمونیستی تحقق نیافت. چون مارکس به صورت علمی و تخصصی به آن نپرداخته بود. در این زمینه دیدگاه او مشروع و ناتمام مانده بود و نظریاتش هرگز تحقق نیافت.

۱-۸- عدم توجه به ملیت‌ها و ناتوانی در ایجاد پیوند ایدئولوژیک بین آن‌ها

«بحث ملیت‌ها» نقطه ضعف میخائیل گورباچف بود. او نسبت به تقاضای آنان بی‌تفاوت بود. بدیهی است که اتحاد جماهیر شوروی کشوری چند قومی و چند زبان که متشکل از پانزده جمهوری «خودمختار» و تعداد زیادی واحد فرعی در محدوده آنها بود. در واقع امپراطوری ظاهری بود که فقط به وسیله نهادهای مرکزی قدرتمند، فشارها برای پیروی ایدئولوژیکی و تهدید زور، اجزای آن کنار هم باقی مانده بودند. حزب کمونیست نقشی کلیدی در هر یک از این حوزه‌ها ایفا می‌کرد و کاهش قدرت حزب باعث رها شدن میل به آزادی شد که در طی حاکمیت هفتاد ساله شوروی سرکوب شده، اما نابود نشده بود. آن‌ها نتوانستند در طی این مدت پیوندی ایدئولوژیک بین ملیت‌های مختلف روسیه به‌وجود آورند و بعد از این‌که در زمان گورباچف کنترل کمتر شد، تقاضا برای استقلال از طرف جمهوری‌های منطقه بالتیک یعنی استونی، لتونی، لیتوانی و گرجستان مطرح شد. اما قدرت الگو بودن این جنبش‌ها روی دیگر جمهوری‌های شوروی تأثیر گذاشت و هنگامی که گورباچف با واقعیت اقدامات جدایی‌طلبانه مواجه شد در عمل تمایلی به استفاده از نیروی کامل ارتش شوروی برای سرکوب آنها از خود نشان نداد.^(۱۷)

۱-۹- عدم توجه به انگیزه‌ها و ابتکارات فردی

در مکتب مارکسیسم تفکری مطرح می‌شود که این تفکر متمایز با نهاد و فطرت بشر است نظام اشتراکی فلسفه مارکسیسم تا حدی برگرفته از فلسفه افلاطون است. آنها معتقد بودند آنچه موجب تعارض‌های اجتماعی می‌شود حس تعلق داشتن است. بنابراین باید این حس تعلق را از بین برد و نظام اشتراکی را جایگزین کرد. مثلاً در بین طبقات نهاد خانواده مضمحل شد و زندگی افراد به‌صورت زندگی اشتراکی و عمومی تبدیل شد. آنها فاصله طبقاتی مالکیت خصوصی و انگیزه فردی را از بین بردند. افراد انگیزه

فعالیت اقتصادی خود را از دست دادند و در نتیجه بی‌علاقگی عمومی به سرنوشت جامعه و بی‌پیوندی در بین مردم رایج شد. کمونیست‌ها نتوانستند مسیری را باز کنند که استعدادها و ویژه افراد شکوفا شود. مکتب کمونیسم هویت ملی، هویت دینی و هویت اجتماعی را از بین برد و اتحاد جماهیر شوروی به یک جامعه با هویت‌های متعارف و متعدد از اقوام و ادیان مختلف که کمونیسم قصد اعمال سلطه‌های نهادینه شده بر آن را داشت، تبدیل شد.^(۱۸)

۲) نارسائی‌های کمونیسم در عمل

الف. عوامل داخلی

۲-۱- نارسائی‌های اقتصادی

ضعف ساختاری در اقتصاد از جمله نظام برنامه‌ریزی انعطاف‌ناپذیر از مرکز، ناتوانی در نوسازی (مدرنیزاسیون)

مشکل بلندمدت اصلی بحث اقتصاد بود، هرچند که می‌توان گفت ریشه‌های آن سیاسی بودند. در حقیقت برنامه‌ریزی و مدیریت متمرکز اقتصادی یکی از معایب اصولی سیستم اقتصادی این کشور به شمار می‌رود.^(۱۹) زیرا ایدئولوژی سیاسی، سیاست‌ها و روش‌های اجرایی مسائل اقتصادی را تحمیل می‌کرد. نقاط ضعف ساختاری متعددی در نظام اقتصاد دستوری رخنه کرده بود. نظامی که به برنامه‌ریزی انعطاف‌ناپذیر از مرکز متکی بود. به تولید ناخالص محصولات به جای خلاقیت بها می‌داد و مایه دلسردی در نوآوری‌های مدیریتی و تکنیک‌های تولید بود. مرکز به جای رابطه عرضه و تقاضا تصمیم می‌گرفت که چه محصولاتی باید تولید و به چه قیمتی عرضه شوند.^(۲۰) در نتیجه این مسائل، شوروی با کاهش نرخ رشد تولید و موازنه پرداخت‌ها و افزایش بدهی‌های خارجی مواجه شد. علاوه بر این خود رهبران شوروی نیز به آثار سوء و نتایج سوء تمرکززدایی پی برده بودند. گورباچف در این زمینه معتقد است: "غارتگری‌ها، چپاول و ویرانی ناشی از جنگ جهانی اول همراه با انهدام و خرابی‌های ناشی از جنگ داخلی، اصلاحات اجتماعی فوری و حیاتی را غیر عملی ساخت."^(۲۱)

همچنین یکی از نویسندگان که خود را کارشناس امور شوروی می‌داند نوشته است: "در دهه ۱۹۶۰ رشد اقتصادی اتحاد شوروی دچار تزلزل و بی‌ثباتی گردید، تولید صنعتی در پایان دهه ۱۹۷۰ در بسیاری از واحدهای صنعتی عملاً سیر نزولی پیدا کرد و هیچ دلیلی وجود نداشت که براساس آن بتوان انتظار بهبود فوری اوضاع را داشت." آمار زیر نشانه آشکار این واقعیت است.^(۲۲)

رشد سالانه اقتصاد شوروی از ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۵

سال	۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰	۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵	۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰	۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵
درآمد ملی	۷/۱٪	۵/۱٪	۳/۸٪	۳/۱٪
تولید صنعتی	۸/۵٪	۷/۴٪	۴/۵٪	۳/۷٪
تولید کشاورزی	۳/۹٪	۲/۴٪	۱/۷٪	۱/۱٪

به عبارت دیگر می‌توان گفت از سال ۱۹۷۱ تا سال ۱۹۸۰ تخصیص منابع و کارایی تولید، آهنگ رشد کندتری گرفته است، در واقع همین آهنگ کند در یازده برنامه پنج ساله‌ای که در سال ۱۹۸۵ به پایان رسید، ادامه یافت.^(۲۳) به طوری که گورباچف وقتی در ۱۹۸۵ به رهبری روسیه رسید بیش از هر چیز به فکر آن بود که اقتصاد شوروی را تکان دهد و آن را از پی‌آمدهای ناگوار که از اواسط دهه ۱۹۷۰ گریبان‌گیر شده بود برهاند.^(۲۴) ریچارد نیکسون نیز در کتاب پیروزی بدون جنگ خود می‌نویسد: اتحاد شوروی از نقطه نظر اقتصادی در تمرکز منابع انسانی و مادی خود عمیقاً ناکام بوده است. پس از جنگ جهانی دوم در تولید ناخالص ملی نتوانسته است از هیچ کشور مهمی پیشی بگیرد. اقتصاد شوروی که تولید کننده است، نرخ رشد آن تقریباً صفر است و تولید در حال کاهش می‌باشد.^(۲۵)

در این میان کمبود محصول موجب نارضایتی مردم شد و واردات پرهزینه‌ای را الزام‌آور ساخت که به بدتر شدن وضع موازنه پرداخت‌ها انجامید. اولویت به تولیدات صنایع سنگین داده می‌شد و این را اصل خدشه-ناپذیر «اقتصاد سوسیالیستی» و صنعتی کردن کشور قلمداد می‌کردند غافل از این که یک اقتصاد سالم و متعادل به همان اندازه که به صنایع سنگین نیاز دارد به صنایع سبک نیز محتاج است. نتیجه این سیاست، کمیابی کالاهای صنعتی در کشور و طبیعتاً پیدایش بازار سیاه بود.^(۲۶) چنین برنامه‌ای با هزینه سرسام‌آور انسانی و به بهای تقویت سلطه صنایع سنگین در تفکر اقتصادی شوروی انجام شد که فراتر از کارایی و نیاز کشور بود. این واقعیت در میانه سال‌های دهه ۱۹۷۰ مشخص شد. یعنی زمانی که کامپیوتر و انقلاب اتوماسیون غرب را فراگرفت اما در شوروی محقق نشد حتی در این بخش شوروی‌ها متوجه شدند که همگام ماندن با حزب بسیار سخت است.

۲-۲- ناکارآمدی و فقدان انگیزه و دلگرمی در تولید کشاورزی

کشاورزی یکی از بخش‌های به شدت ضعیف اقتصاد شوروی بود.^(۲۷) در نتیجه رکود مزمن تولید کشاورزی، هر کشور وادار به وارد کردن مقادیر مهمی محصولات کشاورزی بود. استالین کشاورزان را به زور وادار می‌کرد زمین‌های خود را به کلخوزها واگذارند و خود مجبور به عضویت در آن باشند. انقلاب کمونیستی که به نام محو و اضمحلال طبقاتی پدید آمد، در واقع به حاکمیت نامحدود طبقه جدید منتهی شد.^(۲۸) سیاست‌های دهقانی حزب کمونیست شوروی با مخالفت مالکان خرده‌پا (کلاک‌ها) روبرو شد و دولت بی‌رحمانه آنان را سرکوب می‌کرد. در کشاورزی همانند بخش صنعت برنامه‌ریزی مذکور باعث

کاهش بهره‌وری و ناکارآمدی شد و اقدامات انعطاف‌ناپذیر را ترویج کرد کاهش محصولات کشاورزی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و کند شدن روند تولید در بعضی از صنایع کلیدی باعث ایجاد رکود اقتصادی شد.

۲-۳- نارسائی های اجتماعی

مهم‌ترین ایرادی که بر نظام شوروی در زمینه اجتماعی ذکر کرده‌اند وجود اختلاف طبقاتی شدید میان توده مردم و قشر حاکم است یعنی قطبی شدن جامعه به یک قشر فرمانروایی مرفه و دارای امتیازات فراوان از یک سو و توده زحمتکش کارگران و کشاورزان با حداقل معیشت از سوی دیگر بود. فاصله طبقاتی میان این دو قطب جامعه بسیار عمیق بود و مرتب رو به فزونی می‌رفت. تنها گروه اندکی که در شوروی از سطح زندگی بالایی برخوردار بودند و از مشتقات اجتماعی معاف بودند، مقامات حزب حاکم و نظامیان و مدیران طراز اول بودند. این افراد از مواهب سوسیالیسم برای یک طبقه برخوردار می‌شدند.^(۲۹) پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی، دستگاه حزب کمونیست به یک طبقه رهبری جدید مبدل شد. این دیوانسالاری، قدرت دولت را به انحصار خود در می‌آورد و تمامی ثروت را از طریق ملی نمودن تصاحب می‌کرد بنابراین نظام شوروی مشروعیت خود را از ایدئولوژی سوسیالیسم می‌گرفت که هدف بنیادی آن ریشه‌کن ساختن هرگونه اختلاف و امتیازهای طبقاتی بود. حزب بلشویک به نام این هدف احزاب دیگر را قلع و قمع کرده و با تصرف تمامی وسایل تولید، تبدیل به یک طبقه استعمارگر می‌شود، کلیه اخلاقیات را زیر پا می‌گذارد و دیکتاتوری خود را به وسیله ترور و وحشت و کنترل کامل ایدئولوژیک برقرار می‌سازد.^(۳۰) مهم‌ترین و اساسی‌ترین حق اجتماعی افراد جامعه، حق انتخاب آزادانه زمامداران و مسولانی است که باید جامعه را اداره کنند این حق مسلم مردم شوروی برخلاف قانون اساسی از آنها سلب شده بود. حق آزادی تجمع، تشکیل احزاب، جمعیت‌ها و هرگونه سازمان سیاسی از مردم سلب شده بود. حتی حزب کمونیست هم دیگر یک حزب واقعی و آزاد برخاسته از میان مردم یا طبقه کارگر و بیان‌کننده اراده و خواسته‌های توده یا طبقه، یا حتی اعضای آن نبود و فقط یک سازمان رسمی و دولتی و ارگانی برای تأمین فرمانروایی قشر حاکم بود. نظام شوروی به هیچ‌یک از تأمین‌ها و مصونیت‌هایی که منشور حقوق بشر برای انسان‌ها قائل شده است مانند مصونیت شخص، مسکن و حقوق طبیعی و اکتسابی پایبند نبود و به هیچ‌کدام از روش‌های قضایی منشور احترام نمی‌گذاشت. در نظام شوروی عملاً آزادی بیان و اظهارنظر یا اندیشه وجود نداشت. مطبوعات و انتشارات و هنرها نیز در کنترل حزب و دولت بود. انتشار مطبوعات رسماً محدود بود و جز روزنامه‌ها و مجله‌ها و نشریات مجاز که عموماً وابسته به مؤسسات دولتی و حزبی بودند کسی حق انتشار نداشت. اخبار و اطلاعات کلاً سانسور می‌شد. آزادی مبادله و خبر و اطلاعات عملاً وجود نداشت.^(۳۱) جز انتقادهای کلی که گاهی در جراید به عمل می‌آمد هیچ مرجع و دادگاهی برای دادخواهی وجود نداشت. مسلماً در جوامع دیگر هم فساد جریان داشت اما در شوروی بسیار زیاد و رو به افزایش بود.^(۳۲)

برتراند راسل در کتاب **تئوری و عمل بلشویسم** در مورد عواقب ونتایج خطرناک اقتدار و قدرت انحصاری هشدار می‌دهد:

"برقراری یک آریستوکراسی دیوانسالاری که اقتدار را در دستان خود متمرکز کرده، رژیمی را بر پا خواهد کرد که به قدر سرمایه‌داری ظالمانه و بی‌رحمانه است. مارکسیست‌ها هیچ‌گاه درک نکرده‌اند که عشق به قدرت به اندازه عشق به پول محرکی قوی و منشأ مهمی برای بی‌عدالتی است."^(۳۳)

۲-۴- نارسائی‌های سیاسی

از زمان تأسیس شوروی تا زمان فروپاشی آن تنها حزب سیاسی آن کشور، حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. این حزب تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی شوروی را در کنترل داشت. تمام فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در کشور طبق نظر این حزب انجام می‌گرفت و مخالفان این حزب مجازات می‌شدند. فرآیند ارتباطات عمودی - از بالا به پایین - بود محتوای ارتباطات قدرت، با هدف تحمیل اراده خود بر دیگری بود و وسیله آن زور و خشونت و تهدیدات بود.^(۳۴) در نظام کشور شوروی، شوراهای محلی و صنفی حکومت می‌کردند. یعنی برخلاف مردم سالاری که در آن عده‌ای از مردم هرچند سال یک بار رأی داده و کسانی را برای زمامداری برمی‌گزینند.^(۳۵) در این‌جا شوراهای و جمیع افرادی که در هزاران شورا در سراسر کشور حضور داشته به تصمیم‌گیری مشغول بودند. این شوراهای هر یک نماینده یا نمایندگانی در شوراهای بالاتر داشتند و این شیوه تا مراحل بالای حکومتی ادامه داشت. پس در واقع حزب کمونیست در شوروی نماینده تمام مردم بود. گرچه در اجرای این سیستم بسیار کارآمد و نوین اشکالاتی به‌وجود آمد. حزب کمونیست برنامه‌های خود را طی کنگره‌های ادواری تنظیم و تصویب می‌کرد و به اجرا می‌گذاشت.^(۳۶) هر نوع آزادی را از انسان سلب و در زندگی خصوصی افراد دخالت می‌کرد. از این رو با انکار وجود خدا، ارائه تعریف تک بعدی از انسان، بنا کردن روابط اجتماعی و اقتصادی بر مبنای نادرست دیکتاتوری و خفقان، برای آنها راهی جز شکست وجود نداشت. دیکتاتوری و خفقان حاکم بر جامعه شوروی و جنایات ضد بشری دولت‌مردان و سردمداران این کشور که نمونه بارز آن عملکرد استالین است، زمینه‌های اجتماعی را برای کاهش سطح مشارکت سیاسی مردم فراهم آورد. بر اثر این ختم‌شده دیکتاتورمنشانه و سیاست‌های استبدادی، میلیون‌ها نفر به‌طور وحشیانه‌ای محکوم به مرگ شدند که نتیجه آن ایجاد تنفر و بی‌اعتمادی در مردم نسبت به نظام حاکم بود. مبارزه مستمر با مذهب و ارزش‌های معنوی، بحران‌ها و خلاءهای بسیار زیادی را به‌وجود آورد که حزب کمونیست و ایدئولوژی سوسیالیسم به هیچ وجه توانایی پاسخگویی به آن‌ها را نداشت. اختلاف‌های داخلی درون حزب کمونیسم و کشیده شدن اختلاف‌ها و تضادهای درونی به بیرون مانند تصلب قشر حاکم نومن‌کلاتورا و کشمکش میان دسته‌بندی‌های رقیب در داخل بیش از پیش شدت گرفته و راه هر گونه مانوری را بر روی آن بسته بود. این دولت و حزب حاکم آن با پایمال کردن آزادی‌ها و حقوق مشروع مردم، مشروعیت خود را از دست داده و به صورت حکومتی غاصب درآمده بودند.

دیگر عنصر اصلی در تغییر ساختار سیاسی ایجاد نظام ریاست جمهوری اجرایی بود. هدف گورباچف حفظ کنترل جهت تغییرات بود. اما نوعی تناقض در رهبری او مشاهده می‌شد. از طرفی مدعی دموکراسی بود اما خواهان حقی بود که خود مافوق آن قرار بگیرد. فرسایش نیروی منسجم‌کننده حزب کمونیست باعث تغییر فعالیت و پویایی نهادهای سیاسی در مرکز شد و ساختار اتحاد شوروی را نیز به خطر انداخت.

۲-۵- اصلاحات گورباچف

تبدیل این مشکلات سیستماتیک به بحران‌های سیستماتیک به دلیل طرح‌های گورباچف بود. اولین طرح این بود که آن‌ها تصمیم گرفتند اجازه دهند درباره واقعیت‌های زندگی در شوروی اطلاعاتی منتشر شود. گلاسنوست یا فضای باز دومین طرح بود، و طرح سوم پرسترویکا یعنی تجدید ساختار اقتصادی و سیاسی بود. واژه گلاسنوست را اولین بار آندروپوف در نخستین سخنرانی خود به عنوان دبیر کل حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۸۲ به کار برد.^(۳۷) گلاسنوست قدیمی‌ترین سنت کمونیست یعنی خود انتقادی بود. در وهله اول بدین منظور طرح‌ریزی شده بود که در خدمت بازسازی اقتصاد قرار گیرد. گورباچف در مناسبت‌های مختلف تأکید می‌کرد که گلاسنوست مقدم است بر پرسترویکا و اصلاح واقعی اقتصاد شوروی تنها موکول به اصلاحات همه‌جانبه در تمامی عرصه‌ها و قبل از همه تأمین مشارکت واقعی مردم در امور سیاسی است.^(۳۸) آن‌گونه که گورباچف بیان می‌دارد پرسترویکا خود سیستمی است کامل و رهگشا در عمل، سیاست، اقتصاد، دموکراسی، اخلاق و حتی وجدان انسان‌ها، در هر مقوله‌ای رهنمودی ارائه داده است که این مقوله‌ها با هم ارتباط متقابل دارند.^(۳۹) گلاسنوست می‌بایست شرایطی ایجاد می‌کرد که مسولان و مدیران ناشایسته‌ای که تنها از طریق رابطه، تملق و دیگر مظاهر فساد، سیستم‌های دولتی را به انحصار خود در آورده بودند، مجالی برای ادامه کار نیابند.^(۴۰) مفهوم تاکتیکی گلاسنوست که به منظور جلب پشتیبانی سطوح پایین جامعه به کار گرفته شده بود با باز شدن باب مباحثات درباره گذشته و حال به دموکراتیزاسیون واقعی مبدل شد.^(۴۱) بر این اساس کمتر حالت کلیشه‌ای داشت، محدودیت‌ها را کمتر در نظر می‌گرفت، برای تصفیه و تطهیر طراحی شده بود نه برای تخریب و استفاده در راه اهدافی مانند کسب حمایت عامه مردم برای اصلاحات گورباچف یا به‌عنوان وسیله‌ای برای حمله به خود نظام، اما به سرعت از محدوده‌ای که برای آن در نظر گرفته بودند فراتر رفت. وقتی نظارت روی مطبوعات، رادیو، تلویزیون و صنعت فیلم‌سازی کاهش یافت کنترل افکار عمومی به تدریج از چنگ گورباچف خارج شد. آزادی بیان برای مخالفان گورباچف مجالی برای ابراز وجود ایجاد کرد. در حالی که گلاسنوست زمینه ظهور احزاب مخالف را ایجاد نکرده بود منطبق گلاسنوست در نهایت تضعیف‌کننده نقش رهبری حزب شد و باعث ایجاد تغییری بنیادین در موازنه نیروهای سیاسی گردید. در این اصلاحات گورباچف وجود یک جامعه مدنی نوپا را به رسمیت می‌شناخت که متمایز از علایق حزب کمونیست و دولت بود.^(۴۲)

ب. عوامل خارجی

۱- عقب‌ماندگی علمی از غرب

از عوامل دیگری که در فروپاشی شوروی تأثیرگذار بود، مسئله دور شدن اتحاد شوروی و بلوک کمونیسیم از جریان تجدد و نوگرایی (مدرنیزاسیون) سرمایه‌داری است. سرعت رشد شوروی در دهه ۱۹۶۰ کاهش پیدا کرد و انگیزه رهبری شوروی برای تنش‌زدایی با غرب در دهه ۱۹۷۰، تا حدودی وارد کردن کالاهای پیشرفته غربی و اذعان به عقب‌ماندگی روزافزون شوروی بود. نتیجه‌گیری مهمی که می‌توان کرد این است که بلوک شوروی نه فقط از رشد بهره‌وری اندکی برخوردار بود، بلکه در مقابل غرب مزیت نسبی نیز نداشت. دنیای اطراف بلوک شوروی در حال تغییر بود و باعث عملی شدن پیش‌بینی تروتسکی شده بود. یعنی این که یک جزیره شورایی برای کمونیسیم نمی‌تواند در دریای سرمایه‌داری به بقای خود ادامه دهد. تلاش‌های بلوک شوروی برای گسترش روابط تجاری، فرصت‌های مسافرتی بیشتر و مبادلات فرهنگی با غرب، آسیب‌پذیری کمونیسیم را در برابر اقتصاد و نفوذ فرهنگی غرب نشان داد نه این که آن را تقویت کند، این امر از نظر اقتصادی در بدهی‌های کشورهایمانند لهستان و مجارستان به بانک‌های غربی نمایان شد. در عرصه فرهنگی شهروندان اروپای شرقی به صورت روزافزونی این توانایی را به دست آوردند تا زندگی خود را با کسانی که در غرب زندگی می‌کردند مقایسه کنند مثلاً تلویزیون آلمان غربی در آلمان شرقی و چکسلواکی مورد استقبال اکثر مردم بود.^(۴۳)

۲- رقابت تسلیحاتی با غرب

بعضی از انتقادکنندگان، عقب‌ماندگی شوروی در زمینه تکنولوژی را عامل مهمی در تحولات اخیر این کشور که منجر به فروپاشی آن گردید، دانسته‌اند و همچنین بار سنگین هزینه‌هایی که شوروی برای نفوذ در کشورهای دیگر و رقابت با نظام سرمایه‌داری آمریکا صرف کرده است. هدف رهبران شوروی از استالین گرفته تا برژنف و نیز خروشچف این بود که در همه زمینه‌های قدرت‌نمایی به آمریکا برسند و آن را پشت سر گذارند. از این رو اولویت را به صنایع تسلیحاتی به‌ویژه سلاح‌های استراتژیک و هسته‌ای و کشفیات قضایی و مانند آن‌ها دادند، و این در شرایطی بود که کشور به شدت از کمبود کالای مصرفی رنج می‌برد و مردم برای خوراک و پوشاک خود در مضیقه بودند. در حالی که انتقال سرمایه‌ها به صنایع تسلیحاتی استراتژیک و هسته‌ای و قضایی برای آمریکا وسیله جلوگیری یا تخفیف بحران به شمار می‌رفت اما برای شوروی عامل تشدید فقر و عدم تعادل اجتماعی بود. بنابراین یکی از ویژگی‌های نظام شوروی در طول ۷۰ سال تأکید بر روی سلاح‌های هسته‌ای و نظامی بود. توجه یک‌بعدی به صنایع سنگین و اتمی سبب گردید نظام اقتصادی شوروی از تولید صنایع سبک و مصرفی غافل بماند و توسعه‌ای ناهمگون در سیستم شکل بگیرد.^(۴۴) بنابراین کشاندن شوروی به مسابقه تسلیحاتی و گسترش ابعاد آن برای سوق دادن این کشور به توسعه تک‌بعدی و غافل ماندن از سایر ابعاد توسعه، تحریم‌های اقتصادی و صنعتی غرب بر علیه این کشور و نفوذ و تسلط غرب بر موسسات مالی بین‌المللی نظیر

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، مانع اعطای تسهیلات مالی این نهادها به اتحاد جماهیر شوروی و مجموعه اردوگاه شرق شد. جنگ‌های سلطه‌گرایانه و مداخلات نظامی شوروی نظیر جنگ کره، درگیری در چین، جنگ ویتنام، رقابت‌های نظامی در آفریقا، و جنگ افغانستان که یکی پس از دیگری در گرفت، بنیه اقتصادی شوروی را تضعیف کرد.

نتیجه‌گیری

در میان چشمگیرترین ویژگی‌های سقوط کمونیسم می‌توان به ناگهانی بودن آن اشاره کرد که برای اکثر کارشناسان مسائل اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی، رهبران سیاسی و عامه مردم شگفت‌انگیز می‌نمود. شیوه سقوط کمونیسم در اروپای شرقی نشان داد که نظام‌های آنان انعطاف‌ناپذیر خشک و شکننده بود و به تهدید نیروهای شوروی برای بقای خود متکی بوده‌اند، با حذف این تهدید انگیزه برای تحول که همیشه وجود داشت توانست خود را نشان دهد. ایدئولوژی مارکسیسم بعد از انقلاب کبیر ۱۹۱۷ از نظر تحولات جهانی منجر به تبدیل جهان به دو قطب سرمایه‌داری به رهبری ایالات متحده و سوسیالیسم به رهبری شوروی شد. هدف عمده نظام سوسیالیستی از بین بردن نظام سرمایه‌داری و گسترش نظام سوسیالیستی در سراسر جهان بود. بعد از پیروزی ارتش سرخ در آلمان غرب به وحشت افتاد و سعی کرد از طریق تز دولت رفاه و فلسفه لیبرال دموکراسی و هژمونی اقتصادی- سیاسی مانند طرح مارشال، دکترین ترومن و مسابقه تسلیحاتی در جهان مانع پیشروی و نفوذ اردوگاه کمونیسم در جهان شود. دلایل عدم موفقیت کمونیست‌ها به‌طور خلاصه عبارتند از:

- دیدگاهی نسبتاً نامانوس درباره سیاست جهانی ارائه کردند.
- نظام کمونیستی مورد نظر مارکس یک نظام جهانی بود که در آن مرز بین کشورها و وجود حکومت‌های جداگانه جایگاهی نداشت.
- مالکیت خصوصی و انگیزه فردی را در انسان از بین بردند.
- نقطه عزیمت مارکسیست اقتصاد بود و تنها با اقتصاد نمی‌توان تمام زوایای زندگی انسانی را مورد تحلیل قرار داد.
- طبقه نقش اصلی در تجزیه و تحلیل مارکسیستی داشت. نظام کمونیستی معتقد بود که جامعه مستعد درگیری طبقاتی است.
- به من انسانی توجه نمی‌کردند و نیازهای انسانی را فقط در اقتصاد خلاصه می‌کردند.
- محیط بین‌الملل را دقیق درک نکرده بودند. همانطور که محیط داخلی را درک نکردند و فقط از منظر جنگ و رویارویی دائمی پرولتاریا و سرمایه‌داری به قضیه نگاه می‌کردند.
- کمونیست‌ها واقعیت‌های درون جامعه را نشناختند و واقعیت‌های اجتماعی را دقیق بررسی نمی‌کردند.
- نظام کمونیستی خود تنظیمی نداشت و نمی‌توانست نقاط ضعف و قوت خود را شناسایی کند.
- نظام کمونیستی همانطور که لوکزامبورگ گفت نباید محصول اراده گروه خاص باشد.

- کنترل و فشار شدید دولت و حزب کمونیست بر زندگی فردی و اجتماعی افراد.
- زوال دولت و تبدیل جامعه به یک جامعه بی طبقه.
- انقلاب ارتباطات، تحول در مفهوم حاکمیت ملت‌ها، متصل شدن اقتصادها به هم و تعاریف جدید از کارگر. تمام این موارد مسائلی بودند که کمونیست‌ها به آنها توجه نکردند و بنابراین نتوانستند به‌عنوان یک ایده برای حکومت‌گرایی موفق عمل کنند.

فهرست منابع

- ۱- افتخاری شیرکوهی، شیرین (سال تحصیلی ۱۳۸۵)، بررسی گلاسنوست و پرستروئیکا و تأثیرات آن بر زوال امپراتوری بلشویکی، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم انسانی گرایش تاریخ، ۱.
- ۲- ناظری، مهرداد (سال تحصیلی ۱۳۸۳-۱۳۸۲)، بررسی ابعاد جامعه‌شناختی فروپاشی شوروی بر مبنای شرح تطبیقی نظریه مارکس، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم اجتماعی گرایش جامعه‌شناسی، ۲.
- ۳- تیزجنگ، عبدالرضا، (۱۳۷۱)، آینده کمونیسم در جهان، پایان نامه کارشناسی روابط بین‌الملل، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۲-۱.
- ۴- هی‌وود، اندرو، (۱۳۸۷)، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، مترجم: محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۲۲۲-۲۲۱.
- ۵- لئونارد، ولفگانگ، (۱۳۶۳)، چرخش‌هایی یک ایدئولوژی، مترجم: هوشنگ وزیری، تهران، نشر نو، ۶۶.
- ۶- مارکس، کارل، انگلس فردریش، (۱۳۵۹)، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه: محمد پورهمرزان، تهران: انتشارات توده، ۱۵۴.
- ۷- هی‌وود، همان، ۲۳۲.
- ۸- کولایی، الهه، (۱۳۷۶)، اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی، تهران، وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات، ۸۲.
- ۹- هی‌وود، همان، ۲۲۴-۲۲۳.
- ۱۰- انگلس، فریدریش (۱۳۸۱)، اصول کمونیسم، مترجم: یاشار آذری، نشر کارگری سوسیالیستی، ۱۹-۱۷.
- ۱۱- مک‌له‌لان، دیوید (۱۳۷۹)، کارل مارکس، عبداللهی دستغیب آبادان، نشر پرستش، ۱۰۸-۱۰۷.
- ۱۲- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه‌های مارکسیستی، تهران، نشر نی، ۲۱۵-۱۹۷.
- ۱۳- کولاکوفسکی، لسک، (۱۳۸۴)، فروپاشی کمونیسم و علل فلسفی آن، مترجم: خسرو ناقد. نشر اقبال، ۱.
- ۱۴- پیتر، آندرو، (۱۳۶۰)، مارکس و مارکسیسم، مترجم: شجاع‌الدین ضیائیان، تهران، دانشگاه تهران ۱۰۱.
- ۱۵- همان، ۱۹۴.
- ۱۶- وارد، هاربت، (۱۳۶۰)، قدرت‌های جهانی در قرن بیستم، مترجم: جلال رضائی راد، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۱۹.
- ۱۷- استیو اسمیت، همان، ۲۲۵-۲۲۴.
- ۱۸- رضا، عنایت‌الله، نشریه خلیل ملکی، روزگار و سرنوشت او: بزنگاه حیاتی بازگشت از کمونیسم تا استالینیسیم، نشریه دور دنیا، شماره چهارم.
- ۱۹- آگانگیان، آبل (۱۳۶۸)، درباره پرستروئیکا: مجموعه مقالات، تهران، انتشارات پایروس، ۴۱.

- ۲۰- استیو اسمیت، جان بلیس، (۱۳۸۳)، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، مترجم: ابوالقاسم راه چمنی (و دیگران)، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۲۲۴-۲۱۸.
- ۲۱- اینشتاین، فالگمان (۱۳۶۹)، *مکاتب سیاسی معاصر*، تهران، نشر گسترده، ۵۷.
- ۲۲- خامه‌ای، انور، (۱۳۷۵)، *آیا فروپاشی شوروی اجتناب‌ناپذیر بود؟*، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۲۷۳.
- ۲۳- گلدمن، مارشال (۱۳۶۹)، *بیکار گورباچف*، مترجم: حسین حکیم‌زاده جهرمی، تهران، فرهنگ معاصر، ۳۰.
- ۲۴- دربی‌شایر، یان (۱۳۶۸)، *تحولات سیاسی در اتحاد شوروی از برژنف تا گورباچف*، مترجم: هرمز همایونی‌پور، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵.
- ۲۵- نیکسون، ریچارد (۱۳۷۰)، *پیروزی بدون جنگ*، ترجمه فریدون دولتشاهی، تهران، اطلاعات، ۳۵.
- ۲۶- خامه‌ای، همان، ۲۷۳.
- ۲۷- استیو اسمیت، همان، ۲۲۱.
- ۲۸- جیلاس، میلوان (۱۳۵۳)، *طبقه جدید*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۵۱.
- ۲۹- برژینسکی، زیگنو (۱۳۶۹)، *شکست بزرگ، پیدایش و زوال کمونیسم در قرن بیستم*، تهران، انتشارات اطلاعات، ۵۵.
- ۳۰- ولسون، میخائیل (۱۳۶۴)، *نومانکلاتورا*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۹.
- ۳۱- خامه‌ای، همان، ۸۴-۶۰.
- ۳۲- مدودف، ژورس، مدودف، روی، (۱۳۶۲)، *نیکیتا خروشچف، سال‌های حاکمیت*، تهران، انتشارات نوین، ۱۲۴.
- ۳۳- راسل، برتراند (بی‌تا)، *تئوری و عمل بلشویسم*، تهران، انتشارات کتاب تهران، ۳۸.
- ۳۴- تافلر، آلین (۱۳۷۰)، *موج سوم*، مترجم: شهیندخت خوارزمی، تهران، انتشارات نو، ۲۳۲.
- ۳۵- www.farsnewsagency.com
- پالمر، رابرت روزول (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان نو*، ترجمه ابوالقاسم طاهری، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۹۸، ۳۶.
37. Timothy, J. (1986), "Colton, The Dilemma of Reform in The Soviet Union", *Washington D.C.: Concilon Foreign Relations Inc*, 164.
38. M. Gorbachev (1989), *Developing Socialism and Prestroika, Big Charges in The Ussr*, Moscow: Progress Publishers, 10.
- ۳۹- گورباچف، میخائیل (۱۳۶۶)، *پرسترویکا، دومین انقلاب روسیه*، مترجم: عبدالرحمن صدریه، تهران، نشر آبی، ۱۳۷.
40. International Affaairs, (July 1988), *Soviet foregin Ministry Journal*, 14.
- ۴۱- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۲)، "تأملی نظری نسبت به تأثیر توسعه‌نیافتگی سیاسی بر فروپاشی شوروی"، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۳، ۸۳.
- ۴۲- استیو اسمیت، همان، ۳۳۴.
- ۴۳- همان، ۲۴۳-۲۴۵.
- ۴۴- *روزنامه ایران*؛ ۱۳۸۰/۱۱/۲.